

فقر، محرومیت و شهروندی در ایران

ملیحه شیانی*

فقر از مهم‌ترین و فراگیرترین مسائل اقتصادی و اجتماعی عصر حاضر به شمار می‌رود. صاحب‌نظر با رهیافت‌های نظری متفاوت به بررسی این پدیده و ارتباط آن با مسائل مختلف پرداخته‌اند. در این نوشتار تلاش گردیده با مرور مفهومی و نظری ارتباط میان فقر، محرومیت و شهروندی از منظر جامعه‌شناسی بررسی و سپس در بخشی از جامعه ایران مورد آزمون تجربی قرار گیرد. نتایج، ارتباط پیچیده میان فقر، محرومیت و شهروندی را نشان می‌دهد؛ به طوری که محرومیت و فقر در برخی مناطق مانع تحقق شهروندی گردیده است. براساس این ارتباط شهروندی ابزار تئوریک مناسبی برای تحلیل محدودیت‌های ساختاری خواهد بود که در چارچوب آن افراد - فقرا - انکار نشده و حقوق فردی، مشارکت سیاسی و تحلیل رابطه آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر در نگاه به فقر و محرومیت می‌توان شهروندی را به مثابه مفهومی پویا به شمار آورد که در آن هم فرایند و هم نتیجه در ارتباط متقابل و دیالکتیکی قرار گرفته‌اند.

کلید واژه‌ها: ایران، شهروندی، فقر، محرومیت، نابرابری

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۴/۴/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۱۱/۱۷

مقدمه

فقر یکی از عظیم‌ترین مسائل اقتصادی و یکی از فراگیرترین و مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی عصر حاضر است. بر حسب این گستردگی، هر کس به فراخور ظن و فن خود بدان می‌نگرد. نگرستن از وجه شهروندی به فقر، شاید یکی از نگرش‌های بسیار نادر و بنیادین به شمار رود. چنین به نظر می‌رسد که رویاروی قرار دادن مقوله و

* دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی <msh_45@yahoo.com>

پدیده مسئله برانگیز، بحرانی و آرمانی شهروندی با فقر ضرورت برخورد همه جانبه با این مفهوم را ایجاب می‌کند. در حقیقت، شهروندی در دوره زمانی نسبتاً کوتاهی، به مفهوم مهمی برای توصیف، درک و تبیین شیوه‌های مختلفی که در آن اعضای جامعه در فرایند توسعه سهیم و یا از آن محروم هستند، بدل گردیده است. در بسیاری از پژوهش‌های علمی، مسائلی چون عدم تمرکزگرایی، حاکمیت، سیاست اجتماعی و حتی قحطی و گرسنگی به نقصان شهروندی یا ضعف اصول دموکراتیک مربوط شده است. به این ترتیب، می‌توان فقر را در شرایط شهروندی آن‌گونه که در پارامترهای قرارداد اجتماعی و سیاسی میان دولت و اعضای جامعه در زمینه‌های خاص تعیین شده، تحلیل کرد. از این چشم‌انداز، شهروندی به مثابه مجموعه رفتارهای قانونی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعضای جامعه و نتیجه فرایند انتقال منابع به افراد و گروه‌های اجتماعی تعریف می‌شود.

واقعیت‌ها نشان می‌دهد آسوی فقر دائم و سکونت در مناطق محروم، فهرست‌های طولانی شامل عدم برخورداری از حقوق، فقدان مهارت‌ها، نبود آموزش، وابستگی رفاهی طولانی مدت، مشکلات و آسیب‌های اجتماعی و... وجود دارد که حاکی از ارتباط متقابل و پیچیده میان شهروندی، فقر و محرومیت است. این نوشتار با مرور مفهومی و نظری فقر، محرومیت و شهروندی درصدد ارائه چشم‌انداز این ارتباط پیچیده در بخشی از جامعه ایران است.

۱) مرور مفهومی

بدیهی است فقر، محرومیت و شهروندی پدیده‌های کاملاً شناخته شده‌ای هستند، اما هنوز در کاربرد این مفاهیم توافق کامل وجود ندارد. به همین دلیل مروری هر چند گذرا بر این مفاهیم و ابعاد آن ضروری به نظر می‌رسد. به اختصار می‌توان مهمترین رویکردها، مبانی و معیارهای اندازه‌گیری فقر را به ویژه در شهرها چنین برشمرد: رویکرد اول، تعریف رسمی اقتصادی فقر به معنای فقدان درآمد (یا مصرف) است که با دو روش اندازه‌گیری می‌شود:

الف) فقر مطلق (Absolute Poverty) به معنای عدم توانایی فراهم کردن حداقل نیازهای اساسی که اغلب با معیار کالری و سایر نیازها - مسکن، پوشاک و... - مورد سنجش قرار می‌گیرد.

ب) فقر نسبی (Relative Poverty) به معنای عدم توانایی تأمین معیارهای زندگی عادی جامعه است. در این شیوه، مردم فقیر فقط در رابطه با کسانی که فقیر نیستند قابل تعریف می‌شوند. به بیان دیگر، فقر بر اساس معیارهای زندگی اکثریت جمعیت - میانه درآمدی - سنجیده می‌شود، از اینرو سطوح آن میان جوامع یا درون آن‌ها و در

زمان‌های مختلف متفاوت خواهد بود. در این رویکرد کمی، اصلی‌ترین شاخص انداز مگیري خط فقر (Poverty Line) است به معنای مبلغ درآمدی که دارندگان کمتر از آن به عنوان فقیر شناخته می‌شوند. (پیران، ۱۳۷۹: ۲۳۶-۲۳۵)

رویکرد دوم رهیافت توسعه اجتماعی مشارکت‌مدارانه (Participatory Social Development)، فقر را پدیده‌ای چندبعدی دانسته که تعریف آن میان افراد متفاوت است. تحلیل کیفی فرایندهای فقر و شیوه‌هایی که در آن فقر بر خرده‌گروه‌های «فقیران» از قبیل زنان و مردان، سالمندان و جوانان، گروه‌های قومی و... تأثیر می‌گذارد، مورد توجه است. روش بررسی، مجموعه روش‌ها و فنون مشارکت‌مدارانه «پایین - بالا» از قبیل رتبه‌بندی ثروت، گروه‌های متمرکز و دریافت و برداشت‌های مردم از فقر و کاربرد مفاهیم استحقاق (Entitlements) و آسیب‌پذیری (Vulnerability) در مطالعه فقر است.

رویکرد سوم که در مطالعات فقر به کار رفته رویکرد توسعه‌ای انسجام یافته (Integrated Development Approach) یا ترکیبی است. طبق آن علل فقر متعدد و در هم تنیده (محیط زیست، مسکن، سلامت، تولید درآمد، تحصیل و غیره) فرض شده و بنابر این بایستی با شیوه‌ای هماهنگ با آن‌ها روبرو شد. در این شیوه ارزیابی‌های کمی و کیفی (Quantitative and Qualitative Assessments) مکمل هم هستند و از شاخص‌های اجتماعی نظیر امید به زندگی، میزان شیوع بیماری‌ها و سطوح تحصیلی به اندازه میزان درآمد و هزینه استفاده می‌شود. (Piran, 2002:25)

مفهوم محرومیت به ویژه محرومیت اجتماعی نیز به وقتی که مردم از مشارکت کامل در زندگی مدنی، اجتماعی و اقتصادی باز داشته می‌شوند و یا به وقتی که دسترسی به درآمد و دیگر منابع (شخصی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی) به قدری نامناسب است که آنان را از برخورداری از استانداردهای زندگی و کیفیت زندگی مورد قبول جامعه محروم می‌کند، باز می‌گردد (Alexiadou, 2002:11) و بنابر این، پدیده‌ای وابسته به جامعه، دوره تاریخی، افراد و گروه‌های اجتماعی است. مقوله‌های اجتماعی که به ویژه در کشورهای در حال توسعه می‌تواند به عنوان معیارهای محرومیت مورد توجه قرار گیرد شامل فعالیت‌های اقتصادی، بازار کار، خدمات نظیر سلامت و آموزش (یا خدمات با کیفیت بالا)؛ محرومیت از حضور در زندگی اجتماعی یا جمعی؛ محرومیت از فعالیت در امور سیاسی، فرایندهای مشارکتی و ابراز بیان است. (Sindzingre, 1999:4) بنابر این محرومیت به معنای فقدان هر نوع فرصت و عدم دسترسی به منابع است. با وجودی که اکثر تعاریف محرومیت - اجتماعی - به خاطر غفلت از مسائل محوری قدرت و منافع رقابتی در میان گروه‌های اجتماعی مختلف

مورد انتقاد قرار گرفته است، اما دارای کاربردهای مختلف به ویژه در فرایند توسعه است. چون توسعه بر دگرگونی کل جامعه دلالت داشته که بایستی شامل همه افراد و گروه‌ها - اعضای جامعه - شود.

محرومیت دارای ابعاد چندگانه و متعدد است:

الف) محرومیت اقتصادی (Economic Deprivation)، آشکارترین بعد که در سطح درآمد عمل می‌کند و محرومیت از دسترسی به غذا، سرپناه، خدمات، آموزش و سلامت را شامل می‌شود. همچنین، بر محرومیت از گردش اطلاعات که نابرابری فرصتها را تشدید می‌کند (Barry, 1998:12)، دلالت دارد. این ابعاد در مناطقی که به لحاظ جغرافیایی هم دارای محرومیت هستند به شدت تقویت می‌شود.

ب) محرومیت سیاسی (Political Deprivation)، به معنای عدم دسترسی یا دسترسی دشوار به نهادهای سیاسی و عدم مشارکت در امور سیاسی حکومت است. در انتخابات غیردموکراتیک یا حکومت‌های فاقد مشروعیت، قدرت معمولاً توسط گروه‌های ذی‌نفع یا گروه‌های قومی روی کار آورده می‌شود و اکثریت اعضای جامعه از فرایند سیاسی محروم هستند.

ج) محرومیت اجتماعی (Social Deprivation)، فرایند محوری در این بعد از محرومیت را تعیین هویت تشکیل می‌دهد. دامنه گروه‌های محروم طبق جوامع و دوره‌های مختلف فرق می‌کند و تنوع زیادی در ویژگی‌های محرومیت چندگانه‌شان برحسب مکانیسم‌های هنجارهای اجتماعی، اصلاحات ناکارآمد، شوک‌های بازار کار و کالا و تغییرات تکنولوژیک وجود دارد. محرومیت اجتماعی دو بعد اصلی را آشکار می‌سازد: اولین بعد مربوط به سرمایه اجتماعی، فقر ساختاری را در مقابل فقر ذهنی نشان می‌دهد که در آن فرد از روابط، شبکه‌ها و دیون اجتماعی محروم شده است. فقر در این نمونه، بر عضویت گروه تأثیر نمی‌گذارد بلکه برعکس، نتیجه فقدان عضویت گروه به خاطر مهاجرت‌ها، بیماری‌ها و غیره است. هزینه حفظ روابط اجتماعی و خدمات برای افراد معین بسیار سنگین است. دومین بعد، تبعیض بر مبنای نظام‌های قواعد و هنجارها است. در حقیقت، این نوع تبعیض، درجه‌بندی میان افراد به حاشیه طرد شده و نزدیک به مرکز را نشان می‌دهد. به این ترتیب، محرومیت برحسب موقعیت متفاوت بوده و بر اساس آن میزان دسترسی به منابع مشروط می‌شود. (Sindzingre, 1999:5-7)

مطالعات متعدد و گسترده در زمینه شهروندی هم به خوبی نشان می‌دهد که این مفهوم در طول تاریخ و در جوامع مختلف هرگز پدیده‌ای واحد و یکپارچه نبوده است. در برخی تعاریف شهروندی «منزلی است که موجبات برخورداری از حقوق و قدرت‌ها را فراهم می‌کند.» (آبرکرامبی و دیگران، ۱۳۶۷: ۶۵) در صورتی که در منابع دیگر

«شهروندی نه تنها به موقعیت قانونی، بلکه به آرمان‌های دموکراتیک هنجارین باز می‌گردد. شهروندی قصد ارائه موقعیت و هویت مشترک و عام را دارد که به پیوند و همبستگی میان اعضای جامعه کمک می‌کند.» (Encyclopedia of Philosophy, 2000:142)

بر کنار از تنوع تعاریف، موضوعی واحد در آن‌ها وجود دارد و آن هم تأکید بر حقوق و وظایف است. در حقیقت، شهروندی بنیادی است که بر مبنای برخورداری از مجموعه حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی و جنسیتی تعریف می‌شود. اما نکته مهم در این صورت‌بندی‌ها و به ویژه در ارتباط با فقر و محرومیت تمایز میان شهروند شدن در معنای قانونی آن و رفتار کردن به‌عنوان شهروند واقعی در جامعه است. یعنی میان برخورداری از حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و دیگر حقوق شهروندی که برای عاملیت (Agency) و مشارکت اجتماعی و سیاسی ضروری بوده و شهروندی واقعی تفاوت وجود دارد. به این معنا که شهروندان افزون بر برخورداری از فرصت و مسئولیت مشارکت بایستی از منابعی که آنان را قادر به مشارکت می‌کند هم بهره‌مند گردند. جامعه وظیفه بر آورده ساختن نیازهای همه شهروندان و اعضای برخوردار از این حقوق را به عهده دارد.

بنابر استدلال فالکس به منظور معنادار ساختن شهروندی و بخشیدن فرصت واقعی به افراد برای استفاده از حقوق و انجام مسئولیت‌ها و تکالیفشان باید بپذیریم که شهروندی همواره به منابع وابسته است. (فالکس، ۲۰۱۳: ۲۱۴) با وجودی که بسیاری از مفهوم‌سازی‌ها و تعاریف شهروندی در ارائه مسائل و مشکلات محرومیت و فقر به دلیل عدم توجه به نابرابری‌های ساختاری ایجادکننده آن‌ها مورد انتقاد هستند، لیکن تقسیمات اجتماعی - اقتصادی و نابرابری‌های ثروت و قدرت گسترده وسیع توزیع فرصت‌ها را بازتاب می‌دهند که بخشی از آن به فقر و محرومیت بازمی‌گردد.

همان‌طور که از تعریف مفاهیم برمی‌آید، ارتباط فقر، محرومیت و شهروندی بسیار پیچیده است. چرا که از یک سو شهروندی بر وضعیتی قابل شناسایی دلالت دارد که عدم تحقق آن نوعی فقر محسوب می‌شود و از دیگر سو فقر و شهروندی دارای زبان مشترکی هستند، به گونه‌ای که فقر سنگ زیرین یا شالوده اساسی حقوق شهروندی را بازتاب می‌دهد و شهروندی نیز مرزهای فقیر و نفاقیر را فراتر از مرزهای اقتصادی می‌برد. افزون بر آن، مسئله فقر، نابرابری و محرومیت بخش‌ها و گروه‌هایی از جامعه برای ساخت تاریخی، نظری و سیاسی شهروندی بسیار محوری بوده است.

۲) رهیافت‌های نظری فقر و شهروندی

مفهوم فقر و رابطه آن با شهروندی در نوشتارهای مربوط به شناخت خاستگاه‌های شهروندی به طور وسیع مورد بررسی قرار گرفته است. همه صاحب‌نظران بر لزوم وجود برابری برای تحقق شهروندی در تاریخ اتفاق نظر دارند، لیکن در مورد شیوه تلقی از فقر و انحاء پیدایش آن بحث بسیار است. در محدوده این مباحث بین کسانی که به تبیین ساختاری شواهد تاریخی معتقدند و آنان که در جستجوی تبیین دیگری بر اساس یک علت اولیه برای تحول تاریخی بر آمده‌اند، اختلاف عمیقی وجود دارد.

۲-۱) رویکردهای جامعه‌شناسی فقر

رویکردهای مربوط به فقر شمار بسیار وسیعی را در اندیشه‌ها و نظرات اجتماعی دربرمی‌گیرد که از دوران کلاسیک تا به امروز تداوم یافته است. بر اساس نظر کربو (Kerbo, 1996) می‌توان چهار نوع نظریه فقر را شناسایی کرد:

۲-۱-۱) نظریه داروینیسیم اجتماعی فقر (Social Darwinism Theory of Poverty)

این نظریه در تلاش برای تبیین فقر با توجه به نگرش‌ها و رفتارهای افراد فقیر برآمده است. طبق این نظریه، فقیران به دلیل برخورداری از خصایص و رفتارهایی چون فرار از کار سخت، ولخرجی پول، داشتن خانواده‌های نابسامان، تقدیرگرایی، عدم آینده‌نگری و... فقیر هستند. در برخی نظرات به ضرایب هوشی و توان ذهنی پائین، خصایص ژنتیکی و نظایر آن هم اشاره شده است.

۲-۱-۲) فرهنگ فقر (Culture of Poverty)

نظریه دیگر به نام فرهنگ فقر در ۱۹۵۹ توسط اسکار لونیس اشاعه یافته است. طبق این نظر، فرهنگ فقر سندرم ویژه‌ای است که در برخی شرایط رشد می‌کند و فقرا تجسم مجموعه مشترک ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری هستند که از فرهنگ غالب و عمومی متفاوت است. در حقیقت، فقرا شیوه زندگی یا خرده فرهنگ خاص خود را دارند. اسکار با برشمردن هفتاد خصیصه آن‌ها را در چهار نوع دسته‌بندی کرده است:

الف) در روابط اجتماعی میان خرده فرهنگ فقرا و جامعه بزرگتر مردم یا درگیر نمی‌شوند و یا فاصله خود را از جامعه بزرگتر حفظ می‌کنند. آن‌ها فاقد نهادهایی چون اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی بوده و می‌توان نوعی بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای مسلط در جامعه را در میان آنان مشاهده کرد.

ب) ماهیت اجتماع محله‌های فقیرنشین (Slum) به گونه‌ای است که ساختاری شلوغ متشکل از خانه‌های فقرا با حداقل ساختار سازمانی فراسوی فضای خانواده مشاهده می‌شود. نهادها با برخورداری از حداقل نیازهایشان رشد کرده و اقتصاد محله به شکل غیررسمی است و استفاده از اجناس دست دوم به وفور وجود دارد. ج) ماهیت خانواده مبتنی بر نظام خویشاوندی دو طرفه، ازدواج بی‌ثبات و اغلب خانواده مادرمحور (Matrifocal) است. د) نگرش‌ها، ارزش‌ها و شخصیت فرد به گونه‌ای است که فرد احساس تقدیرگرایی (Fatalism) قوی، وابستگی، خودکم‌بینی و حقارت دارد. این خرده فرهنگ از طریق فرایند جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

۲-۱-۳) نظریه موقعیتی فقر (Situational Theory of Poverty)

این نظریه تفاوت رفتارهای فقرا را به دلیل نداشتن منابع و فرصت‌های انطباق با شیوه‌های طبقه متوسط توضیح می‌دهد. برای مثال مردم فقیر فرصت‌های اندکی برای رفتن به دانشگاه داشته و ترک تحصیل می‌کنند یا زنان فقیر خانواده مادرمحور را ترجیح می‌دهند به دلیل آن‌که به آنان اجازه ادعای بیشتر در مورد فرزندانشان را می‌دهد. نظریه موقعیتی با وجودی که به شرایط ساختاری فقر اهمیت می‌دهد، اما بر پاسخ‌های فردی به موقعیت عینی فقر تمرکز می‌یابد، تفاوت آن با نظریه فرهنگ فقر در این است که وجود خرده فرهنگ جهت‌دهنده به رفتار فقرا را از قبل مسلم فرض نمی‌کند.

۲-۱-۴) نظریه ساختاری فقر (Structural Theory of Poverty)

این نظریه علت اصلی فقر را در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه جستجو کرده و معتقد است ساختار کلان جامعه نابرابری و در نتیجه فقر را تولید می‌کند. در میان این نظریه‌ها، مارکسیسم به عنوان چشم‌انداز اصلی برای درک فقر باقی مانده است. نظریه وابستگی (Dependency Theory) و حاشیه‌ای شدن (Theory of Marginalization) از دیگر سنت‌های فکری ساختاری هستند. در تمام این نظریه‌ها، علل و پیامدهای فقر با توجه به عناصر ساختاری تبیین می‌شود و راهکارهای ساختاری برای رفع آن ارائه می‌گردد. (Islam, 2005:2-4) نکته قابل توجه در نظریه‌های جامعه‌شناسی، ارتباط میان فقر و محرومیت اجتماعی است. این به معنای جایگزینی مفهومی نیست بلکه ارجاع به فرایند گسترده‌تر از همپاشیدگی اجتماعی (Social Disintegration) - گسیختگی پیوندهای فرد و جامعه - است. در اجلاس جهانی کپنهاگ در سال ۱۹۹۵ این واژه رسماً به عنوان مسئله اساسی متعلق به

فقر شناخته شده و به تدریج توسط دیگر مؤسسات و نهادها در سطح جهانی مطرح گردیده است. ارتباط میان دو مفهوم، قلمرو مطالعات فقر را به گونه‌های مختلف: هدایت به سوی ظهور مجدد موضوع نابرابری در درون و در امتداد ملت‌ها؛ - تأثیر منفی جهانی شدن؛ قلمرو مربوط به دموکراسی، آزادی سیاسی و حقوق شهروندی؛ و احترام به تنوع فرهنگی و چندگانگی ارزش‌ها گسترش داده است. این رهیافت نشان می‌دهد، هویت‌های فقرا بر مبنای جنسیت، سن، قومیت و ناتوانی به لحاظ اجتماعی ساخت یافته و گروه‌های خاص به خاطر تبعیض در جامعه آسیب‌پذیر شده‌اند. در حقیقت با این دگرگونی، مطالعه از رویکرد «کالا-محور» (Goods-Centred) به «مردم - محور» (People-Centred) با تأکید بر توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی و آزادی انتخاب تغییر جهت داده است. به این ترتیب، توجه به محرومیت در مباحث فقر به‌طور فزاینده وضوح و پیچیدگی تئوریک به دست آورده است. از نظر سیلور (۱۹۹۶) رویکرد محرومیت به بهترین شکل در قالب سه پارادایم همبستگی (Solidarity)، تخصصی شدن (Specialization) و انحصارگرایی (Monopoly) قابل درک است. پارادایم همبستگی از فلسفه جمهوری‌خواهی روسو و دورکیم سرچشمه گرفته و تا حد زیادی بر جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی به ویژه در فرانسه تأثیر داشته است. در این پارادایم فقدان انسجام اخلاقی جامعه و مرزبندی فرهنگی است که جامعه را به سوی محرومیت هدایت می‌کند. (Haan, 1998) پارادایم تخصصی شدن که در لیبرالیسم و فلسفه لاک و مدیسون ریشه دارد بر وابستگی چند سویه حوزه‌های تخصصی جامعه در مبادله کالا و خدمات تأکید نموده است. نتیجه غیرقابل اجتناب لیبرالیسم تبعیض و خلق پدیده Underclass است. این پارادایم به ویژه در امریکا به اقتصاد نئوکلاسیک، نظریه‌های پلورالیسم سیاسی و نظریه‌های انتخاب عقلانی جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. سومین پارادایم از مارکس وبر، مارشال و نظریه‌های نظم اجتماعی مشتق شده است. مکانیسم‌های طبقه، موقعیت و قدرت سیاسی به طوری که توسط وبر بیان شده به ایجاد نابرابری و شکل‌گیری گروه‌های انحصاری تمایل دارد که امتیازات و قدرتشان را از طریق انسداد اجتماعی (Social Closure) و تفکیک بازار کار تداوم می‌بخشند. انسداد اجتماعی می‌تواند با رشد دموکراسی اجتماعی و حقوق شهروندی به صورت وارونه عمل کند. این پارادایم در انگلستان غالب است. با وجودی که رویکرد محرومیت اجتماعی با انتقادات جدی روبرو شده، اما به عنوان مسئله محوری مطالعه فقر در جهان سوم قابل توجه است. (Ibid:4-5)

امتیازات رویکرد محرومیت اجتماعی بدیهی به نظر می‌رسد. طبق نظر هان (۱۹۹۸) محرومیت اجتماعی دید وسیع‌تری از محرومیت با تمرکز بر مکانیسم‌های جامعه‌ای، نهادها و کنشگران استراتژیک مسبب آن به ما می‌دهد. بنابراین برای پیوند فرایندهای

خرد و کلان قابل کاربرد است. از نظر راجرز (۱۹۹۶) واژه محرومیت اجتماعی نگرش چندبعدی و چندشته‌ای فقر را ارائه می‌کند و امکان نگرستن به فقر به عنوان یک فرایند را به وجود می‌آورد. افزون بر آن تأثیر محرومیت در سطوح مختلف و رابطه ساختار و عامل قابل توضیح می‌شود. (Islam, 2005:5)

۲-۲) رویکردهای جامعه‌شناختی شهروندی

دست‌کم از زمان ارسطو، وجود نابرابری‌های اجتماعی به عنوان مسئله اساسی نظریه و رفتار دموکراتیک مطرح شده است. لیکن هنوز هم فقر، نابرابری و محرومیت بخش‌ها و گروه‌هایی از جامعه جایگاه خاصی را در اندیشه‌ها و نظریه‌های اجتماعی به خود اختصاص می‌دهد.

کارل مارکس تاریخ جامعه بشری را بر اساس مبارزه طبقاتی توصیف می‌کند. این صاحب‌نظر با زیربنا قرار دادن ساختار اقتصادی چنین استدلال می‌کند که جامعه سرمایه‌داری باعث در ماندگی و بدبختی بخش‌های وسیعی از جمعیت شده، بحث طبقه و مالکیت سرمایه محوری است و نمی‌تواند درخواست برای ارزش‌های مشترک شهروندی را برآورده سازد. در حالی که نابرابری‌های میان سرمایه و کار حفظ شده و تضاد و مبارزه هنوز بخشی از شهروندی به حساب می‌آید. (Castles, Davidson, 2000:39) به‌زعم مارکس، سرمایه‌داری ابتدا شرایطی را در دولت مدرن برای رشد شهروندی فراهم نمود، اما پس از آن، برابری غیر واقعی موقعیت شهروندی اجازه داد تا تقسیمات واقعی اقتصادی - اجتماعی پنهان شود. به بیان دیگر، شهروندی نقابی بر تقسیمات اقتصادی - اجتماعی شد تا حجم وسیعی از افراد شهروند نامیده شوند، اما در عمل پروتاریا باقی بمانند. (Oliver, Heater, 1994:20-21)

مارکس بدبختی را مقدم بر تفکر دانسته و معتقد است با وجود نابرابری‌ها در جامعه نمی‌توان جایگاهی برای شهروندی و مشارکت آزاد افراد یافت. ارزش‌های مثبت شهروندی - برابری - فقط با الغای مالکیت و ریشه‌کنی نابرابری‌ها به منصفه ظهور خواهد رسید. در فقدان بازسازی واقعی ساختارهای اقتصادی - اجتماعی جامعه نمی‌توان امید به تحقق شهروندی داشت.

توماس اچ. مارشال مراحل تحول شهروندی طی ۲۵۰ سال را حرکتی به سوی برابری اجتماعی دانسته است. وی اعتقاد دارد شهروندی به سه بخش - مدنی، سیاسی و اجتماعی - تقسیم شده و تاریخ تحول آن را دیکته می‌کند. در مرحله آخر، قرن بیستم برخورداری از حقوق اجتماعی سبب کاهش نابرابری‌ها خواهد شد. شهروندی و طبقه اجتماعی دو عنصر مخالف و متضاد ساختار نابرابری اجتماعی در جامعه پیشرفته سرمایه‌داری را به تصویر می‌کشد. با رشد و گسترش شهروندی الگوی نابرابری

اجتماعی تغییر می‌کند. در حقیقت، مارشال از تنش میان ارزش‌های مساوات‌طلبانه شهروندی و نابرابری اقتصادی آگاه بوده و از حقوق اجتماعی که بر پایه منابع عمومی استوار شده، برای خنثی کردن جنبه‌های منفی نابرابری دفاع می‌کند. (Marshall, 1981)

دارندورف شهروندی را در رابطه با محرومیت اجتماعی مورد توجه قرار داده است. به نظر این جامعه‌شناس در حیات اجتماعی و واحدهای اجتماعی موقعیت‌ها و نقش‌هایی وجود دارند که با مجموعه ارزش‌ها و هنجارها، حقوق و تکالیف و ضمانت اجرایی آن‌ها مشخص می‌شوند. در این جریان، سلسله مراتب و موقعیت‌های بالاتر و پایین‌تر پدید می‌آید که زمینه‌ساز تنش و تعارض است. به بیان دیگر، سلسله مراتبی از صاحبان و تابعان اقتدار در ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد که زمینه نابرابری را به وجود می‌آورد. سه عامل تعیین‌کننده شدت تضاد؛ میزان محرومیت، میزان مقاومت در برابر تغییر و تراکم یا انباشت تضاد عناصر اصلی حل تعارض محسوب می‌شوند. (عبداللهی، ۱۳۸۰)

از نظر دارندورف در تاریخ مدرن هیچ ایده اجتماعی‌ای پویاتر از شهروندی وجود ندارد، چرا که برای قرن‌ها موتور حرکت گروه‌های اجتماعی بوده است. امروزه، نمی‌توان تصویر پویایی از شهروندی در جامعه مدرن یافت، چون ایده شهروندی به تمام مفاهیم مهم مدرنیته پیوند خورده و نقش شهروند را به عنوان مجموعه حقوق برابر اولیه یا اساسی مشارکت برای اعضای کامل اجتماع تعریف می‌کند. سه عنصر این نقش عبارتند از:

الف) مجموعه حقوق برابر برای تمام کسانی که آن را دارا هستند، بیشتر یک بیان است چون موقعیت حقوقی و شهروندی - برابری - دو چیز متفاوت هستند.

ب) شهروندی فرصت مشارکت در زندگی اجتماعی، در جوامعی که برخی شهروند و برخی ناشهروند هستند، به اقلیت خاصی تعلق می‌گیرد.

ج) شهروندی حقوق کلی و تعمیم یافته اعضای جامعه که مرزهای آن تعریف شده، واژه شهروندی را با ملیت ترکیب نموده که در رابطه با نقش شهروند و گسترش اجتماع سیاسی فراتر از دولت دارای اشکال است.

در این سه نکته، یک پرسش اصلی مطرح است؛ آیا شهروندی در جامعه‌ای که فقط برخی شهروند هستند، معنای متناقض ندارد و آیا خود یک امتیاز نیست؟ از این نکات می‌توان استنباط کرد مجموعه حقوق و فرصت‌های نابرابر فراتر از نوشته‌های قوانین و اساسنامه‌های حقوقی است و بایستی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی محقق شود. تفاوت میان حقوق برابر و موقعیت‌های برابر، میان سطح

فرصت‌های انتخاب و فرصت‌های واقعی پیچیده و مبهم است. (Dahrendorf, 1974:292-293)

دارندورف معتقد است در دهه ۱۹۸۰ اعطای حقوق به دلیل محرومیت اجتماعی دچار افت شده و تضادهایی را در دولت رفاه پدید آورده است. ملموس‌ترین تأثیر این فرایند ظهور پدیده "Underclass" است. این پدیده يك مسأله طبقاتی نبوده و این‌که افراد در انتهای نظام قشربندی اجتماعی قرار دارند، بلکه اعضای آن حتی نمی‌توانند پای خود را روی اولین پله نردبان قرار دهند. این موقعیت، محرومیت از ارزش‌های اساسی شهروندی را آشکار می‌سازد. اعضای "Underclass" در حالی که فقیرند، از مشکلات و کمبودهای مسکن، آموزش، تغذیه، درمان و شغل رنج می‌برند، در رفتارهای اجتماعی درگیر می‌شوند و با بدنامی و تبعیض اجتماعی روبرو می‌گردند که خصایص و رفتارهای حاشیه‌ای شدن و جابه‌جایی منظم متعلق به آنان است. این خصایص ثابت و معین نبوده و بهترین تعریف برای آنان بی‌آزار به لحاظ سیاسی و سربرابر به لحاظ اقتصادی است. به این ترتیب، محرومیت دشمن شهروندی محسوب می‌شود. در دهه ۱۹۹۰ تلاش‌های بسیاری برای استفاده از قدرت شهروندی صورت گرفته که به مطالبات سیاسی انجامیده است. در اصل به جای مبارزه با فقر، مردم فقر را انحراف و تخطی از حقوق انسانی می‌نامند و به جای از بین بردن بیکاری، بر حق کار کردن تأکید می‌کنند. بنابراین جامعه با مسایل و مشکلات زیادی مواجه شده است که راه‌حل آن تفکر در سایه شهروندی است. (Dahrendorf, 1994:14-18)

دیوید تیلور صاحب‌نظر دیگری است که ارتباط میان فقر، نیازها (Needs) و شهروندی را مطرح نموده است. تیلور صرف حقوق را در مباحث شهروندی برای تحقق آن کافی نمی‌داند و معتقد است اگر امکان دسترسی و کنترل بر منابع ضروری نیاز انسان برای رشد وجود نداشته باشد، حقوق معنادار نیست. نیاز می‌تواند در زمینه شناسایی قدرت مربوط به محرومیت‌های موجود از حقوق و دسترسی به منابع، چه در سطح ملت و چه میان ملت‌ها به کار رود. گام اول شناخت حق گروه‌های محروم و حاشیه‌ای برای رفع نیازهایشان است. وی در مطالعه خود نتیجه می‌گیرد، مفهوم شهروندی بر درخواست رفتار برابر و تقاضای حقوق رفاهی در مقابل دولت دلالت دارد. سویی‌گیری‌ها به سمت «حاکمیت قانون» تأثیر سیاسی خود را تنها در فعالیت‌های ذهنی دنبال می‌کند. ایده شهروندی بایستی در يك بستر جهانی مطرح شود و محرومیت مربوط به حقوق شهروندی در درون و خارج باید بخشی از مبارزه برای تحقق مفهوم تغییر یافته شهروندی گردد. به این ترتیب، مبنای حقوق شهروندی در قالب استحقاق‌های مشروع باید به مفهوم پویایی «نیازها» به عنوان مجموعه شرایط ضروری برای ارضاء فردی و اجتماعی پیوند بخورد. این مسئله در جامعه با تقسیمات طبقه، جنسیت و نژاد شکست

خورده و ناکام شده است. با حاشیه‌ای شدن گروه‌های اجتماعی چنین حرکتی با روابط قدرت دولت و مکانیسم‌های بازار روبرو می‌شود. اشکال جدید ختم‌شده‌ها که موقعیت متفاوت گروه‌ها را در ساختار قدرت تشخیص می‌دهد و تنوع در شرایط سازمان سیاسی را مجاز می‌شمرد، می‌تواند پایه‌ای برای ادعای شهروندی بر مبنای نیاز شود. پس، تنها راه دستیابی به شهروندی واقعی پیوند با حق ارضاء نیازها است که در مواجهه با قدرت، فعال، پویا و سیاسی می‌شود. توجه به نیازها نه تنها بر مجموعه حقوق بلکه بر قدرت دستیابی و رفع آن‌ها به شرط دسترسی به منابع دلالت دارد. (Taylor, 1989)

با مروری گذرا بر برخی نظریه‌ها در زمینه فقر، محرومیت اجتماعی و شهروندی می‌توان چنین استنباط کرد که رویکرد شهروندی جهت تحلیل بنیادین جامعه‌شناسانه فقر و محرومیت اجتماعی امکان بررسی عامل‌ها، فرایندها و پیامدهای فقر را به اندازه شیوه گفتار فقر که از واکنش‌های مردم در مقابل وضعیت موجود زندگی‌شان سرچشمه گرفته، فراهم می‌سازد. این رویکرد در نگاه به فقر ساختار، عاملیت، و گفتار را به هم پیوند داده و با تمرکز بر سازوکارهای نهادی نابرابری، تحلیلی ژرف‌تر از ابعاد چندگانه فقر را ارائه می‌کند.

۳) چشم‌انداز فقر و شهروندی در ایران

همان‌طور که در بخش قبل آمد، شهروندی تنها در شکل قوانین و حقوق پدید نمی‌آید، بلکه به امکان برابر دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وابسته است. به منظور بررسی وضعیت شهروندی و فقر در جامعه ایران با استفاده از دستاوردهای علمی و تجربی، بر پایه اطلاعات و آمارهای معتبر و قابل دسترس، مراحل مختلفی در قالب پژوهش توصیفی - تبیینی به شیوه پیمایش (Survey) طی شده است. به منظور امکان مقایسه بیشتر، بخشی از نتایج پژوهشی که در سال ۱۳۸۲ انجام یافته* مربوط به استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان جهت ارائه در این نوشتار انتخاب شده است. در این پژوهش، اطلاعات مربوط به افراد با مراجعه به آنان و اطلاعات مربوط به شهرها با استفاده از منابع و داده‌های ثانویه گردآوری شده است. پرسش‌ها و مقیاس‌های مندرج در پرسش‌نامه طی چند مرحله به لحاظ اعتبار (Validity) و روایی (Reliability) ابزار اندازه‌گیری در سطح بالا مورد تأیید قرار گرفته است.

* لازم به ذکر است که برای سنجش وضعیت شهروندی و تحقق آن در استان‌ها با توجه به معیارهای علمی و تجربی رتبه‌بندی شهرها از هر استان یک شهر برگزیده شده است.

بر اساس اطلاعات موجود، استان تهران با ۳۴۳۶۳ کیلومتر مربع و استان سیستان و بلوچستان با ۱۸۲۴۵۲ کیلومتر مربع مساحت جمعیت زیادی را در خود جای داده است. وضعیت شهرنشینی در دو استان تفاوت قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد.

جدول ۱: جمعیت و شهرنشینی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	جمعیت	نرخ رشد سالانه جمعیت در ۷۵-۷۰	نرخ خام زادوولد (در هزار)	نرخ خام مرگ و میر (در هزار)	میزان بار تکفیل (درصد)	میزان شهرنشینی جمعیت (درصد)
تهران	۱۱۱۷۶۲۳۹	۲/۲۹	۱۸/۴	۵/۶	۶۲/۲	۸۴/۲
سیستان و بلوچستان	۱۷۲۲۵۲۹	۳/۴۳	۳۴/۵	۸/۹	۱۰۷/۱	۴۶/۱

مأخذ: سالنامه آماری استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

آمار و ارقام مربوط به جمعیت، نرخ‌های زاد و ولد و رشد سالانه حاکی از نیازهای بیشتر استان سیستان و بلوچستان به منابع مختلف است. مجموعه شرایط و امکاناتی که در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در تمام جوامع و اجتماعات پیش‌شرط و زمینه‌ساز و نشانگر توانمندی آن‌ها محسوب می‌شود. در صورتی که واقعیت‌های مهمی در باره وضعیت مناطق وجود دارد که سهم متفاوت زنان و مردان ساکن در این استان‌ها را از منابع جامعه نشان می‌دهد.

جدول ۲: توسعه انسانی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	امید به زندگی در بدو تولد (سال)	نرخ امید به زندگی بزرگسالان (درصد)	شاخص امید به زندگی	شاخص آموزش	شاخص هزینه‌های ناخالص سرانه	نرخ ترکیبی ثبت‌نام در مقاطع تحصیلی (درصد)	هزینه ناخالص سرانه واقعی تعدیل شده (هزار ریال)	شاخص توسعه انسانی
تهران	۷۰/۵	۸۴/۷	۰/۷۱۰	۰/۷۴۸	۰/۹۲۸	۸۲/۹	۱۹۶۷	۰/۸۴۱
سیستان و بلوچستان	۶۱/۱	۴۸/۱	۰/۶۰۲	۰/۵۲۵	۰/۵۰۷	۶۱/۳	۱۱۲۰	۰/۵۴۵

مأخذ: اولین گزارش توسعه انسانی کشور، ۱۳۷۸، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

ارقام مندرج در جدول شماره ۲ در ابعاد امید به زندگی، نرخ باسوادی، شاخص آموزشی و مقاطع تحصیلی، هزینه‌های ناخالص سرانه و شاخص توسعه انسانی به خوبی بیانگر بهره‌مندی متفاوت ساکنان دو استان از امکانات است. شاخص دیگری که در بخش اختصاص منابع و امکانات مورد توجه قرار گرفته، شاخص فقر انسانی است. این شاخص میزان محرومیت را در سه زمینه طول عمر، تحصیلات و درآمد نشان می‌دهد. همان‌طوری که در جدول شماره ۳ آمده، تفاوت بسیار فاحشی بین دو استان وجود دارد.

Archive of SID

این شاخص‌ها و ارقام در ابعاد دیگر مثل توسعه انسانی تعدیل شده برحسب جنسیت، بقای کودکان، سلامت و بهداشت جامعه هم قابل مقایسه بوده و اختلاف‌های بارزی را در برخورداری از امکانات نشان می‌دهد. طبق یافته‌های به دست آمده از پژوهش، همان‌طوری که دو استان به لحاظ شرایط، امکانات و منابع با هم متفاوت بوده به لحاظ وضعیت شهروندی و تحقق آن نیز فاصله زیادی با یکدیگر داشته‌اند.

جدول ۴: شهروندی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	شهروندی							
	آگاهی از حقوق شهروندی				آگاهی از وظایف شهروندی			
	کم	متوسط	زیاد	میانگین	کم	متوسط	زیاد	میانگین
تهران	۱۹/۳	۵۷/۲	۲۳/۵	۴۸/۹	۲۱/۶	۵۲/۵	۲۵/۹	۳۸/۳
سیستان و بلوچستان	۳۲/۱	۴۸/۹	۱۹/۰	۳۶/۵	۳۸/۹	۴۸/۵	۱۲/۶	۲۹/۱

مأخذ: وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران، ۱۳۸۲

آگاهی از حقوق و وظایف شهروندی در میان افراد ساکن در تهران به مراتب بیشتر از ساکنان سیستان و بلوچستان است. میانگین‌ها با ارقام ۴۸/۹ در تهران و ۳۶/۵ در سیستان و بلوچستان تفاوت سطح آگاهی از حقوق را نشان می‌دهد و تفاوت ۳۸/۳ و ۲۹/۱ هم بازتاب تفاوت میزان آگاهی از وظایف شهروندی بین دو استان است. در زمینه میزان تحقق شهروندی نیز که نتیجه ترکیب ابعاد آگاهی و رفتار بوده، بالاترین درصدها و میانگین به تهران تعلق دارد و شهروندی به طور یکسان در دو جامعه تحقق نیافته است. در تهران درصد بالایی تحقق شهروندی ۲۹/۹ بوده و در سیستان و بلوچستان این رقم به ۱۵/۱ درصد کاهش رسیده است. به این ترتیب، شهروندی در مناطق مختلف ایران به‌طور یکسان تحقق نیافته و می‌توان درجات متفاوتی را با توجه به عناصر و مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن مشاهده کرد. فاصله بین میانگین‌های برآورده شده میزان تحقق شهروندی در دو استان بسیار قابل ملاحظه است.

جدول ۵: میزان تحقق شهروندی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	میزان تحقق شهروندی			
	کم	متوسط	زیاد	میانگین
تهران	۲۰/۸	۴۹/۳	۲۹/۹	۱۱۵

سیستان و بلوچستان	۳۷/۷	۴۷/۲	۱۵/۱	۸۶/۴
-------------------	------	------	------	------

مأخذ: وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران، ۱۳۸۲

افزون بر توصیف شاخص‌ها و معیارهای فقر، محرومیت و شهروندی در دو استان، به منظور تبیین و تحلیل این ارتباط از روش آماری تحلیل واریانس (Analysis of Variance) بهره‌گیری شده است. این روش آماری بازتاب تفاوت بین میانگین‌های تحقق شهروندی و شاخص‌ها در دو استان است. میانگین مجزورات بین گروهی و درون گروهی در متغیرهای میزان شهرنشینی، توسعه انسانی و فقر انسانی که هر یک از عناصر و مؤلفه‌های ساختاری متعدد تشکیل شده، دارای تفاوت بارزی بوده و واریانس بین گروه‌ها بیشتر از واریانس درون گروه‌ها به دست آمده است. آزمون آماری هم این تفاوتها را معنادار نشان می‌دهد.

جدول ۶: تحلیل واریانس تحقق شهروندی و شاخص‌ها

شاخص‌ها	میانگین مجزورات بین گروهی	میانگین مجزورات درون گروهی	آزمون F	معناداری F
شهرنشینی	۵۲۰۷/۹	۳۲۹/۹	۱۵/۷۸	۰/۰۰۰۰
توسعه انسانی	۰/۲۶۹	۰/۰۱۵	۱۷/۷۳	۰/۰۰۰۰
فقر انسانی	۲۳۳۸/۰۹	۱۲۸/۷۵	۱۸/۱۷	۰/۰۰۰۰

مأخذ: وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران، ۱۳۸۲

معناداری تفاوت بین دو استان به خوبی تأثیر سطح شهرنشینی، توسعه انسانی و فقر انسانی را بر تحقق شهروندی تأیید می‌کند. در حقیقت، عدم برخورداری از امکانات و دسترسی به منابع که بازتاب فقر و محرومیت است، یکی از زمینه‌های اصلی کاهش آگاهی و رفتار به حقوق و وظایف شهروندی بوده است. نتایج نشان می‌دهد که در دو منطقه از جامعه ایران که با دو سطح توسعه یافتگی بالا و پایین تشخیص داده شده‌اند، دو سطح از تحقق شهروندی هم مشاهده می‌شود. بنابر این، فقر و محرومیت را می‌توان از عوامل بازدارنده شهروندی به شمار آورد و عدم تحقق حقوق و وظایف افراد جامعه را نیز عنصر مهمی در دستیابی به امکانات و منابع بر شمرد. این نتیجه مؤید مباحث نظری در بیان ارتباط پیچیده فقر، محرومیت و شهروندی است.

۴) بحث و نتیجه‌گیری

آشنایی با مفهوم شهروندی به خوبی آشکار می‌سازد که این ایده در اصل به حقوق اقتصادی و سیاسی دسترسی و مشارکت مربوط می‌شود و کسانی که برای پوشش حقوق اجتماعی فراسوی آن‌ها حرکت می‌کنند، فقط ارتقاء ابزاری را به منظور حمایت از یکپارچگی اقتصادی هدف قرار می‌دهند. مفاهیم فقر و محرومیت هم به وقتی که مردم از مشارکت کامل در زندگی اقتصادی، اجتماعی و مدنی منع شده، باز می‌گردند و یا هنگامی که دسترسی کافی به درآمد و منابع دیگر جهت برخورداری از استانداردهای زندگی در جامعه برای آنان وجود ندارد. در چنین وضعیتی اعضای جامعه اغلب برای دسترسی کامل به حقوق اساسی‌شان ناتوان هستند. فقر و محرومیت امکان انتخاب را محدود و فرصت‌ها را کاهش می‌دهد، در نتیجه برای افراد دشوار و گاه ناممکن است تا قابلیت‌های خود را پرورش دهند و توان بالقوه خود را به تمامی به فعل در آورند. از این رو است که فقر و محرومیت در تضاد با اهداف شهروندی و از موانع تحقق آن به شمار می‌روند.

تحقق شهروندی بازتاب دو اصل مهم است، موقعیتی که افراد بر حسب حقوق و تکالیف خود کسب می‌کنند و شرایطی که جامعه برای کسب یا اعطای این موقعیت پدید می‌آورد. بخشی از این شرایط به منابع و امکانات لازم برای توانمندی جامعه و تواناسازی افراد مربوط می‌شود. مطالعه انجام شده در دو الگوی متفاوت از فقر و محرومیت به خوبی تأثیر آن‌ها را بر شهروندی نشان می‌دهد به طوری که دسترسی بیشتر به منابع و امکانات آموزشی، اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی فضایی مناسب و قابلیت‌زا برای رشد آگاهی و عمل به حقوق و وظایف شهروندی را فراهم کرده است. زمینه‌های اجتماعی متفاوت به لحاظ فقر، نابرابری و محرومیت یا توسعه‌یافتگی تأثیر خود را به خوبی بر کم و کیف شهروندی آشکار ساخته است.

فقر پدیده پیچیده‌ای است که بر وجود سطوح مختلف - دارایی‌های فردی، نهادها و ساختارها - دلالت دارد و صرف ایجاد فرصت برای بعد اقتصادی آن کافی نبوده و خطر رشد نابرابری‌ها، حاشیه‌ای شدن گروه‌های خاص و غیره را به همراه خواهد داشت. از این رو، استراتژی‌های مبارزه با فقر بایستی بر سه بعد توانمندسازی، ایجاد امنیت و فرصت به ویژه برای فقرا تمرکز یابد. در این فرایند مشارکت فقرا عنصری محوری خواهد بود، چرا که سازوکارهای محرومیت اجتماعی و سیاسی با انواع نابرابری‌های مؤثر بر ابعاد دیگر فقر نظیر آموزش، اصلاحات نهادی، دسترسی به بازار و ... همزیست هستند. (Sindzingre, 1999) در این راستا، شهروندی ابزار تئوریک و سیاسی مناسبی برای تحلیل محدودیت‌های ساختاری و نهادی بدون انکار عاملیت فقرا ارائه می‌دهد که در چارچوب آن هم حقوق فردی - اجتماعی، هم مشارکت

سیاسی و رابطه آن‌ها با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود. به تعبیر دیگر، شهروندی به مثابه یک مفهوم پویا، هم فرایند و هم نتیجه را در رابطه متقابل و دیالکتیکی قرار می‌دهد که هم با عدالت اجتماعی و هم منافع فردی مرتبط است. این نوشتار با تمرکز بر دو مسئله اصلی فقر و شهروندی، توقعات و انتظارات آینده جامعه را برای استراتژی‌های سیاسی و اقتصادی بر پایه مفهوم شهروندی و ایده حق رفاه برای همه به تصویر کشیده است. چنانچه در یک بستر اجتماعی وسیع چون ایران اجازه تداوم فقر و نابرابری‌های عظیم بین مناطق داده شود، دست‌کم هیچ شهروندی اجتماعی را نمی‌توان تضمین کرد. مهاجرت به شهرهای بزرگ، رشد جرایم و آسیب‌ها و... هم به وسیله این نابرابری‌ها تغذیه می‌شوند و هم تأثیرات خود را در زمینه‌های مختلف دیگر بر جای می‌گذارند. بنابراین، سامان‌یابی فضایی و الگوی سرمایه‌گذاری‌های مناطق در مبارزه با فقر باید به گونه‌ای باشد که نیازهای جمعیت را پاسخ گوید. این امر مستلزم یافتن روشی عادلانه و مشارکتی برای تعیین و سنجش نیازها است. بدیهی است میان نیازها و تخصیص واقعی منابع برای ارزشیابی میزان نابرابری و محرومیت منطقه‌ای تفاوت وجود دارد که از پیامدهای اصلی آن عدم تحقق شهروندی است. در باز خورد، عدم تحقق شهروندی هم مانعی بر سر راه بر آوردن نیازها، حقوق و وظایف اعضا نسبت به جامعه خواهد بود.

۱. آبرکرامی، نیکلاس و دیگران. (۱۳۶۷)، **فرهنگ جامعه‌شناسی**، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش.
۲. پیران، پرویز. (۱۳۷۹)، **فقر و شورش شهری نیم‌نگاهی به شرایط ایران در مجموعه مقالات فقر در ایران**. تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۳. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. (۱۳۷۸)، **اولین گزارش ملی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.
۴. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. (۱۳۸۰)، **سالنامه آماری استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان**. تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
۵. شیبانی، ملیحه. (۱۳۸۲)، **وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران**. رساله دکتری جامعه‌شناسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۶. عبداللهی، محمد. (۱۳۸۰)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی، جزوه درسی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی**. تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
۷. فالکس، کیت. (۱۳۸۱)، **شهروندی**. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران، کویر.
8. Alexiadou. (2002), "**Social Exclusion, and educational opportunity**": The case of English education policies within a European context, paper Research, University of Lisbon, 11-14 September, 2002.
9. Castles, Stephen & Davidson, Alastair. (2000), "**Citizenship and Migration: Globalization and Politics of Belonging**", London : Macmillan .
10. Concise Routledge Encyclopedia of Philosophy. (2000), Lonon : Routledge .
11. Dahrendorf, Ralf. (1974), "**Citizenship and Beyond: The Social Dynamics of an Idea**" in B.S Turner and P. Hamilton, ed., **Citizenship Critical Concepts**. London : Routledge .
12. Dahrendorf, Ralf. (1994), "**The Changing Quality of Citizenship**" in B.Van Steenberg, ed, **The Condition of Citizenship**, London : Sage.
13. Islam, Aminul S. (2005), "**Sociology of Poverty: Quest for a New Horizon**", Bangladesh : Journal of Sociology, Vol. 2, No. 1, January .
14. Marshall, T. H. (1981), "**Afterthought on Value - Problems of Welfare Capitalism, The Right in Welfare and other Essays**", in B.S Turner and P. Hamilton, ed, **Citizenship Critical Concepts**, London : Routledge .
15. Oliver, Dawn & Heater, Dereck. (1994), "**The Foundations of Citizenship, Greate Britain**": Harvester Wheatsheaf .
16. Piran, Parviz. (2002), "**Poverty Alleviation in Sistan & Baluchestan : The Case of Shirabad**", Iran : UNDP .

-
17. Sindzingre, Alice N. (1999), "**Exclusion and Poverty in Developing Countries : Some Issues**". France : Centre National de la Recherch Scientifique .
 18. Taylor, David. (1989), "**Citizenship and Social Power**", Critical Social Policy, Vol. 26, London: Sage.